



نشریه گفتمان
انقلاب اسلامی

نشریه فتح

سال یازدهم | شماره ۲۷۸ | ۲۸ مهر ۱۴۰۲

ویژه نامه غزه

بایک زنی قتل؟

به کدامین گناه کشته شدند؟!



روزاد نامشروع در حمايت پدر مستكبر

بایدن: به اینجا آمده ام تا دنیا بداند که ما از اسرائیل حمایت می‌کنیم.

سایه آمریکا انجام می‌داد یک لحظه از حق خود کوتاه نیامدند. در این سال‌ها و تا کنون آمریکا همواره جیب فرزند خود را با موشک و پول‌های حاصل از مالیات مردم خود پر کرده است تا از آنها علیه فلسطینی‌ها استفاده شود؛ با وجود این کار مقاومت و مبارزات مردم فلسطین که جبهه اصلی خود یعنی جبهه مقاومت را یافته بودند روز به روز بیشتر شد. که نمونه آن را در عملیات سیف القدس و اخیراً در عملیات سرفرازانه طوفان الاقصی مشاهده کردیم.

این دو عملیات به لحاظ موفقیت در عرصه‌های مختلف ضربه سختی به پیکر این غده سرطانی زد و به جرئت می‌توان گفت که نه تنها بازدارندگی آن را از بین برد بلکه مانند یک عمل جراحی، بخشی از این غده را جدا کرد و به زباله‌دان تاریخ انداخت. حملات راکتی و نبرد زمینی که در عملیات طوفان الاقصی اتفاق افتاد برگ جدیدی از مقاومت را رو کرد. در این نبرد حجم تلفات صهیونیست‌ها و اسرای آنها بی‌بدیل بود و این امر باعث شد حجم وحشی‌گری سگ‌وحشی صهیونیست بیشتر شود و صاحب این سگ یعنی آمریکا هم قلابه آن را رها کند. تا آنجا که در کمتر از دو هفته از آغاز عملیات طوفان الاقصی، حجم عظیمی از بمب‌های آمریکایی علیه غیرنظامیان و به طور خاص زنان و کودکان فلسطینی استفاده شد. در حملات صهیونیست‌ها مناطق مسکونی غزه و زیرساخت‌ها این منطقه مورد هدف قرار گرفت و آب، برق و مسیر ارسال کمک‌های انسان‌دوستانه به سمت غزه قطع شد.

این جنایات آشکار جنگی در حالی صورت گرفت که حکام اروپایی و آمریکایی در یک خفقان هماهنگ شده بودند و نه تنها نسل‌کشی صهیونیست‌ها را نمی‌دیدند؛ بلکه از آن حمایت هم می‌کردند. اما رژیم صهیونیستی با حمله به بیمارستان المعدانی غزه در ۱۷ اکتبر، حتی بسنده به لقب جانی جنگی هم نکرد؛ بلکه خود را به‌عنوان شر مطلق جهانی معرفی کرد. رهبران این شر مطلق به‌گونه‌ای از اقدام خود تعریف کردند و یا حتی با فراری روبه‌جلو و در راستای مظلوم‌نمایی همیشگی این حمله را به گردن گروه‌های مقاومت انداختند که گویا دلگرمی خاصی را احساس می‌کردند. جو بایدن، رئیس‌جمهور آمریکا با سفر به تل‌آویو در صبح بعدازاین حمله نشان داد که این احساس بی‌علت نبوده است. بایدن در میان استقبال جنایت‌کاران صهیونیستی، قول کمک همه‌جانبه به آنها را داد و گفت: «به اینجا آمده‌ام تا مردم این سرزمین و دنیا بدانند که ما از اسرائیل حمایت می‌کنیم.» اما زهی خیال باطل که وضعیت به همین ترتیب طی شود. جبهه مقاومت و مردم فلسطین در سخت‌ها کارآزموده‌تر می‌شوند و پیروزی حق بر باطل وعده الهی است.

وقایع مختلف در طول تاریخ و حتی در عصر کنونی گاهی آن قدر پیچیده می‌شوند که اگر آنها را به‌صورت ریشه‌ای بررسی نکنیم، جایگاه شهید و جلا را جا به‌جا می‌کنیم. وقتی تحولات را از بالا بینیم، خطای محاسباتی ما، موفقیت را از ما دور می‌کند و این امر مصداق داخلی و خارجی بسیار دارد.

انگلستان را می‌توان بی‌تدرید مادر پلید غاصبان کنونی سرزمین فلسطین دانست، با آغاز قرن ۲۰ و در خلال جنگ جهانی اول آنها از یکطرف قول هم بستر شدن با اعراب را می‌دادند و از سوی دیگر در پشت پرده با صهیونیست‌ها برای تسلیح و غضب فلسطین همکاری می‌کردند. در سال ۱۹۱۷ بود که بالفور اعلامیه قلدزانه خود را صادر کرد و بدون دلیل و منطق سرزمین فلسطین را موطن صهیونیست‌ها خواند. پس از آن و در پایان جنگ جهانی دوم هم دروغ بزرگ هلوکاست و مظلوم‌نمایی مفسدین صهیونیست به کمک خیانت‌کاران انگلیسی آمد تا ضمن قیمومیت فلسطین آن را به سود اشغالگران مصادره کنند. این روند تا آنجا دنبال شد که لحظه شوم تاریخ رقم خورد، این لحظه همان سال ۱۹۴۸ بود که غده سرطانی اسرائیل در غرب آسیا ایجاد شد.

انگلستان که در جنگ دوم جهانی آسیب فراوان دیده بود و توانایی لازم برای حفظ ولد نامشروع خود را نداشت، با لایب‌گیری صهیونیست‌های آمریکایی، هم بستر خود یعنی آمریکا را پیدا کرد. آمریکا از این لحظه تاکنون عنوان پدری اسرائیل را یکد می‌کشد. البته بد نیست اشاره کنیم که این وقایع جدا از هم نیستند، به این معنا که آمریکایی‌ها از همان جنگ جهانی اول به همراه متفقین، به دنبال ایجاد یک پایگاه قدرت در غرب آسیا و در نقطه حیاتی میان سه قاره اروپا، آفریقا و آسیا بودند.

آمریکا از بدو تأسیس اسرائیل، دست در دست این غده سرطانی گذاشت تا از آن محافظت کند. جنگ‌های اعراب و اسرائیل به‌خوبی نشان می‌دهد که تسلیحات آمریکایی، قدرت سیاسی (حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل) و مالیات مردم آمریکا چطور در جهت حفظ اسرائیل استفاده شدند. رشد این فرزند نامشروع تا سال ۱۹۷۹ ادامه یافت، این سال، سال انقلاب اسلامی ایران بود که یک سده در برابر ظلم و استکبار جهانی بود. ظهور انقلاب اسلامی ایران، نقطه افول رژیم صهیونیستی بود. آغاز نهضت‌های اسلامی مبارزه با اشغالگران در فلسطین، آغاز انتفاضه‌ها، عقب‌نشینی اشغالگران از جنوب لبنان، عقب‌نشینی از غزه و بخش‌هایی از کرانه باختری تنها گوشه‌ای از این افول بود. جالب این است که در تمام این وقایع، همان‌طور که اشاره شد، آمریکا نقش حمایتگرانه خود را قطع نکرد و با وجود حمایت آمریکا، رژیم صهیونیستی شکست خورد. با ورود به قرن ۲۱، مردم فلسطین با وجود ظلم و ستم‌های بی‌شماری که اسرائیل در

آمریکا همواره جیب فرزند خود را با موشک و پول‌های حاصل از مالیات مردم خود پر کرده است تا از آنها علیه فلسطینی‌ها استفاده شود؛

سیل‌ها همیشه پشت در نمی‌مانند.

باز مسخ آمار شده‌ایم!

شهید حسن باقری بعد از عملیات رمضان نطقی برای سرپا‌نش کرده است که سخت شبیه این روزهای ماست. از این گله می‌کند که چرا سنگینی و ابهت خبر جان‌دادن انسان‌ها برایتان تقلیل پیدا کرده و خالی از معنا شده. چرا اول جنگ اگر هفتاد نفر در دهلاویه شهید می‌شدند تنتان می‌لرزید؛ اما حالا شنیدن جان‌سپردن یک‌هزار و دوهزار و سه‌هزار نفر برابر است برایتان باخبر مرگ صد هزار نفر.

این روزها برای ما هم دارد چنین می‌شود. این روزهایی که با خبرهای خون‌آلود می‌خواهیم و با خبرهای خون‌آلود بومی‌خیزیم. دارد جان انسان‌ها بر ایمان تقلیل پیدا می‌کند به عدد. مرگ را می‌شماریم. انگار که هر چیز بی‌ارزش و کم‌اهمیت دیگری را.

امشب تصویری منتشر شد از دخترکی به نام آیه که ساکن غزه است. آیه اسمش را با مازیک آبی کف دستش نوشته. همراه با جمله‌ای به این مضمون که: اگر دستم سالم موند، اسمم آیه‌س.

یعنی در گوشه‌ای از همین جهانی که من دارم نفس می‌کشم دخترکی هست که تمام دغدغه کودکی‌اش این است که اگر ناگهان بمبی یکتانی روی سرش فرود آمد و بعد از انفجاری که طبیعتاً بعد از فرود آن بمب یکتانی رخ می‌دهد، دست پیش سالم ماند، آن‌هایی که دست پیش را پیدا کرده‌اند بفهمند اسمش آیه است. تا روی سینه سردش ننویسند مجهول. بنویسند آیه.

چند شب است که با بغضی سنگین می‌خواهیم و با خشم بیدارم می‌شوم. اعصابم ضعیف‌تر شده. سریع‌تر از کوره در می‌روم. کم‌تحمّل شده‌ام. خنده‌هایم واقعی نیست. تصاویر خونی کودکان از ذهنم بیرون نمی‌رود. بازی دسته‌جمعی‌شان در حیاط آن بیمارستان که دیگر نیست روحم را خراشیده.

نمی‌خواهم مسخ شوم توسط آمار. نمی‌خواهم آیه‌های غزه برایم تبدیل به عدد بشوند. دلم می‌خواهد این بغضی که در گلو دارم همین‌قدر سنگین بماند. می‌خواهم گوشه چشم‌انم خیس باشد هنوز. تا برسد آن روزی که نزدیک است. تا برسد روزی که این فرزند نارس حرام‌زاده دیگر نباشد روی زمین. فرزندی که اسرائیل می‌خواندش.

دیروز احمد بابایی در تکه‌ای از شعرش خطاب به آیه‌های غزه حرفی زد که بند دل هرکه شنید را پاره کرد.

خون‌دل خورده‌ایم، گریه نکن.
ما مگر مرده‌ایم؟ گریه نکن.



می‌افتم. انگار می‌خواهم نشان بدهم «من هم هستم». وارد میدان که می‌شویم، هنوز کاملاً پیر نشده. سیل جمعیت اما چنان داخل میدان سرازیر می‌شود که ظرف ۱۰ دقیقه بعد، جای سوزن انداختن در میدان نیست.

خودم را می‌رسانم به بقیه. مردی جلوی جمعیت، روی جایگاه کوچکی شعار می‌دهد اما سیستم صوت ضعیف است و صدایش چندان به جایی نمی‌رسد. جمعیت البته ساکت نیست. پس از مدت‌ها، این بار شعار دارد از بین خود مردم می‌جوشد و بر زبانشان می‌آید. از شعارهای همیشگی که بگذریم، اغلب حرفشان فریاد تظلم‌خواهی و خشم است. یک‌صدا فریاد می‌زنند: «می‌گشام! می‌گشام! آن‌که برادرم کشت!»، «نه سازش! نه تسلیم! نبرد با اسرائیل!»، «بیرمردی ابتکار به خرج می‌دهد: «می‌جنگیم! می‌میریم! ما قدس رو پس می‌گیریم!»

خشم توی چهره‌ها و مشت‌های گره کرده منقبض شده. منتظر است تا بزند بیرون و خراب شود روی سرمقصرین واقعه. دست کسی اما به مقصرین اصلی نمی‌رسد. مرد روی جایگاه، خیر از قصد حرکت به سمت سفارت فرانسه و انگلیس می‌دهد و جمعیت با دست و سوت همراهی می‌کنند. انگار یک مقصر دست‌چند پیدا شده. یکی که حامی کودک‌کش‌هاست.

جمعیت، مثل یک سیال غلیظ و رونده، سرازیر می‌شود داخل فلسطین جنوبی. از زیر دیوارنگارهای با تصویر اخم حاج‌قاسم که زیرش نوشته: «حریت منم»، عبور می‌کند و خیلی سریع می‌رسد جلوی در سفارت. دست مشت‌کرده و فریاد شعار است که پرتاب می‌شود سمت دیوارها. اول فرانسه و بعد هم انگلیس. جایی که نطفه حرام این غده‌ی لرج بدخیم سرطانی، اولین بار در آن‌جا بسته شد.

خودم را می‌رسانم روی بلندی کناره خیابان. می‌خواهم از بالا نگاه کنم. آن‌چه جلوی ورود جمعیت به داخل سفارت را گرفته، سردر آهنی و نیروی انتظامی نیست. حرمتی از جنس اطاعت حرف ولی است که نگه داشتنش واجب‌تر از واجب است. سیل جمعیت پشت درهای بسته سفارت موج می‌زند. سیل خشم در دل‌هایشان.

سیل‌ها اما همیشه پشت درها نمی‌مانند. رود بالاخره راه خودش را پیدا می‌کند. سنگ اگر جلوی‌ش باشد، از جا می‌کند و همراه خود می‌کند. صخره اگر باشد، آن قدر بهش تنه می‌ساید تا خردش کند. شما کودک‌کش‌ها و حامیان‌تان، شاید بتوانید امشب را پشت درهای قلعه‌هایتان جشن بگیرید. شاید بتوانید به شکرانه بُریدن ۱۰۰۰ جوانه از ما، امشب را کمی شاد باشید. اما فراموش‌تان نشود که پیش از خواب، عاقبت اجدادتان در خیبر و بنی‌قرظبه را با خود مرور کنید. برای آن که صبح امروز ولی‌مان فرمود: «اگر جنایت صهیونیست‌ها ادامه یابد نمی‌توان جلوی نیروهای مقاومت را گرفت.» و این یعنی سیل همیشه پشت درها نمی‌ماند!

مردی با لهجه عربی بغض‌آلود از توی صفحه موبایل فریاد می‌زند: «طفل صغیره... طفل صغیره!» دورپیش را شتاب‌زده می‌چرخاند روی جسدهای آغشته به خون که اطرافش خوابیده‌اند. بچه و بزرگ، زن و مرد، همه را یک‌جا کشته‌اند. انفجار بیمارستان المعمدانی غزه توسط اسرائیل. بوی سوختگی، حتی از پشت صفحه موبایل آزارم می‌دهد. ویدیو در حال پخش را می‌بندم. طاقت دیدن ادامه‌ش را ندارم. بغض گلویم را فشار می‌دهد. خشم می‌دود توی رگ‌هایم.

همیشه همین‌طور است. اولش که خبر را می‌شنوم تا چند دقیقه مهوتم. مثل برق‌گرفته‌ها، انگار هنوز نفهمیده‌ام چه بر سرمان رفته. بعدش اما کم‌کم نوبت عزا و سوگواری می‌رسد و نهایتاً خشم می‌ماند و بغض. دفعه قبلی هم، مسافر فرودگاه بغداد که برای همیشه رفت، همین‌طور شد. بهت و عزا و خشم.

سروصدا توی راهرو خوابگاه بالا می‌گیرد. همه آماده رفتن می‌شوند. ساعت ۲۳:۳۰ است. از خستگی چشم‌هایم می‌سوزد. می‌بندم‌شان. تصاویر بیمارستان سوخته می‌آید جلو چشمم. نمی‌توانم این‌جا بمانم. من هم لباس می‌پوشم و با بچه‌ها می‌زنیم بیرون. دم در اقامتگاه شلوغ است. همه چهارتا چهارتا به دنبال اسنپ و تیسی می‌گردند برای رفتن. یکی می‌پرسد: «برای چی می‌ری؟ مگه کاری از دستت برمی‌آید؟» جوابی ندارم. نمی‌دانم کاری از دستم برمی‌آید یا نه. اما می‌دانم که نمی‌توانم مثل هرشب این‌جا بمانم.

بالاخره تا کسی جور می‌شود. ماشین از شیب خیابان‌های شهرک غرب (که باید شهرک قدس بخوانیم‌ش!) سرازیر می‌شود پایین. از اتوبان چمران به مقصد میدان فلسطین. خیابان‌ها خلوت است. به معدود ماشین‌های توی خیابان نگاه می‌کنم. کدام‌شان درد فلسطین دارد این وقت شب؟ انتظار داشتم این داغ، تعداد بیشتری را به خیابان بکشد. به نظرم کشته شدن ۱۰۰۰ نفر مسلمان دل‌پای کافی برای بیرون آمدن است. یک آن وسط خلوتی اتوبان چمران احساس تنهایی می‌کنم.

کله‌ی برج میلاد توی تاریکی چشمک می‌زند. ته دلم چیزی شبیه امید روشن می‌شود. یک حس بی‌پای می‌گوید به‌زودی یک اتفاق دگرگون‌کننده رخ خواهد داد. یک چیزی که شرایط را عوض کند. هر چه ماشین به میدان فلسطین نزدیک‌تر می‌شود، تعداد ماشین‌ها و آدم‌ها نیز کم‌کم بیشتر می‌شود. یکی یکی از توی فرعی‌ها می‌پیچند و وارد مسیرهای منتهی به میدان می‌شوند. نزدیک طالقانی که می‌شویم حجم عظیم جمعیت است که به سمت میدان می‌رود. انگار کن‌قطره‌های باران که از گوشه و کنار جمع می‌شوند کنار هم و به هم می‌پیوندند تا سیل جاری شود. ماشین، دیگر نمی‌تواند جلوتر برود. پیاده راه می‌افتیم. توی پیاده‌رو نمی‌روم. عمداً از وسط خیابان و بین ماشین‌ها راه

شناسنامه: | مدیر مسئول: پوریا عصار | جانشین مدیر مسئول: سید علی رضوی دهکردی | سردبیر: علیرضا سعادت، امیر غلامی | صفحه آرایی: علی اسماعیلیان | تحریریه: حسام حاجی فرج الله، سید فؤاد علوی، حمیدرضا سلطانیان و حسام کمالی



@ FathISU_ir

سامانه پیامکی: ۱۰۰۰۴۰۷۲
BasijISU.ir

فتح: نشریه‌ی گفتمان انقلاب اسلامی
صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشگاه امام صادق (ع)

۲۷۸

نشریه فتح